

قدرت در عصر ژئواکونومی

📅 شماره روزنامه: ۶۶۲۴ 📅 تاریخ چاپ: ۱۴۰۵/۰۵/۱۴ 📊 شماره خبر: ۴۲۸۶۵۵۵ 📍 باشگاه اقتصاددانان

عارف کرامتی *

تحولات هفت دهه گذشته نشان می‌دهد که رقابت‌های راهبردی میان دولت‌ها را نمی‌توان صرفا با ارجاع به اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک یا مجموعه‌ای از بحران‌های مقطعی تبیین کرد. در ادبیات روابط بین‌الملل، این‌گونه منازعات بیش از آنکه محصول تصمیم‌های لحظه‌ای رهبران باشند، بازتاب تغییر در ساختار توزیع قدرت، تحول موازنه‌های امنیتی و دگرگونی ادراک بازیگران از فرصت‌ها و تهدیدهای محیط بین‌المللی هستند. از این منظر، روابط ایران و ایالات متحده نیز صرفا یک اختلاف دوجانبه نیست، بلکه بخشی از روندهای کلان تحول نظم جهانی است که از دوران جنگ سرد تاکنون، جایگاه بازیگران منطقه‌ای و ابزارهای اعمال قدرت را دستخوش تغییر کرده است.

این منطق در نظریه واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز تبیین شده است. والتز استدلال می‌کند که نظام بین‌الملل در وضعیت آنارشیک قرار دارد؛ یعنی هیچ مرجع فرادستی برای تضمین امنیت کشورها وجود ندارد و دولت‌ها ناگزیرند بقای خود را با اتکا به توانایی‌هایشان و از طریق سازگاری با موازنه قدرت تامین کنند. جایگاه ایران در دوران جنگ سرد بیش از آنکه محصول متغیرهای داخلی باشد، به موقعیت ژئوپلیتیک آن در رقابت میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی وابسته بود.

قرار گرفتن ایران در همسایگی مرزهای جنوبی شوروی، اشراف بر خلیج‌فارس و تنگه هرمز و برخورداری از منابع عظیم انرژی، این کشور را به یکی از حلقه‌های مهم موازنه قدرت در نظام دوقطبی تبدیل کرده بود. در این دوره، امنیت ایران عمدتا در چارچوب راهبرد مهار شوروی تعریف می‌شد و اهمیت آن از نقشی ناشی می‌شد که در حفظ توازن میان دو بلوک ایفا می‌کرد. این وضعیت با منطق موازنه قوا نیز سازگار بود؛ زیرا قدرت‌های بزرگ می‌کوشیدند از تغییر موازنه در مناطق حساس جلوگیری کرده و کشورهای پیرامونی را در چارچوب راهبردهای کلان خود حفظ کنند.

پایان جنگ سرد، نظم دوقطبی را به پایان رساند و ایالات متحده را در موقعیت قدرت مسلط جهانی قرار داد. در دهه‌۱۹۹۰ بسیاری این وضعیت را پایدار می‌پنداشتند؛ اما رابرت گیلپین در نظریه تغییرات نظام بین‌الملل استدلال می‌کند که هیچ نظم هژمونیکِ دائمی نیست و با افزایش هزینه‌های حفظ برتری برای قدرت مسلط و رشد تدریجی قدرت‌های نوظهور، زمینه دگرگونی نظم بین‌الملل فراهم می‌شود. رشد شتابان اقتصاد چین، بازایی بخشی از نفوذ ژئوپلیتیک روسیه، ظهور هند به‌عنوان یکی از قدرت‌های نوظهور و نقش‌آفرینی فعال‌تر قدرت‌های منطقه‌ای، موجب شده است بسیاری از پژوهشگران از کاهش تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل و حرکت تدریجی آن به سوی ساختاری چندمرکزی یا چندقطبی سخن بگویند؛ هرچند درباره ماهیت دقیق نظم نوظهور هنوز اجماع نظری وجود ندارد. در چنین شرایطی، دامنه انتخاب‌های راهبردی بازیگران منطقه‌ای نیز گسترش یافته و امکان پیگیری سیاست‌های مستقل نسبت به دهه ۱۹۹۰ افزایش یافته است.

تحول جایگاه ایران نیز باید در همین بستر فهم شود. کاهش تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل، فرصت بیشتری برای تنوع‌بخشی به روابط خارجی و استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای فراهم کرد، هرچند محدودیت‌های ناشی از رقابت قدرت‌های بزرگ همچنان پابرجا ماند. بنابراین، جایگاه امروز ایران نه محصول یک رخداد منفرد، بلکه نتیجه تعامل میان تحولات داخلی و تغییر تدریجی ساختار نظام بین‌الملل است. با این‌حال، گذار از نظم دوقطبی به نظامی چندمرکزی تنها توزیع قدرت را تغییر نداد، بلکه ماهیت رقابت را نیز دگرگون ساخت. در جهان معاصر، برتری راهبردی صرفا از موازنه نظامی ناشی نمی‌شود، بلکه اقتصاد، فناوری و کنترل زنجیره‌های ارزش جهانی نیز به عناصر تعیین‌کننده قدرت تبدیل شده‌اند. ازاین‌رو، برای فهم رقابت‌های امروز، تحلیل ژئوپلیتیک باید با رویکرد ژئواکونومیک تکمیل شود.

تحولات سه دهه گذشته نشان می‌دهد که رقابت قدرت‌های بزرگ دیگر صرفا در میدان‌های کلاسیک نظامی تعیین نمی‌شود. تجربه جنگ ویتنام، اشغال افغانستان، حمله به عراق و جنگ ۳۳روزه لبنان آشکار ساخت که برتری قاطع در تجهیزات و فناوری نظامی، لزوما به تحقق اهداف سیاسی منجر نمی‌شود. این تجربه‌ها موجب شد ادبیات مطالعات راهبردی و رویکردهای مرتبط با منازعات نامتقارن و بازدارندگی از نو بازتعریف شود. در این ادبیات، بازیگری که از نظر منابع مادی در موقعیت ضعیف‌تری قرار دارد، به جای رقابت مستقیم در حوزه برتری رقیب، می‌کوشد میدان منازعه را به عرصه‌هایی منتقل کند که بتواند هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی طرف مقابل را افزایش دهد. هدف این راهبرد، دستیابی به برابری نظامی نیست، بلکه تغییر محاسبات راهبردی رقیب از طریق افزایش هزینه استفاده از قدرت است.

رقابت ایران و ایالات متحده نیز طی دو دهه گذشته بیش از آنکه در قالب جنگ متعارف جریان داشته باشد، در حوزه‌هایی نظیر تحریم‌های اقتصادی، عملیات سایبری، رقابت اطلاعاتی، نبردهای نیابتی و جنگ روایت‌ها دنبال شده است. این وضعیت نشان می‌دهد که محیط امنیتی معاصر به سمت رقابت در «منطقه خاکستری» حرکت کرده؛ فضایی که در آن مرز میان صلح و جنگ مبهم است و بازیگران تلاش می‌کنند بدون ورود به یک درگیری فراگیر، قدرت چانه‌زنی خود را افزایش دهند. با این حال، تجربه نظام بین‌الملل نشان می‌دهد که بازدارندگی نظامی، هرچند شرط لازم امنیت است، اما به‌تنهایی برای ارتقای جایگاه کشورها در نظم جهانی کافی نیست. این تحول، زمینه‌ساز برجسته شدن مفهوم ژئواکونومی شد. ادوارد لوتواک با طرح مفهوم ژئواکونومی استدلال می‌کند که پس از پایان جنگ سرد، ابزارهای اقتصادی جایگاه برجسته‌تری در رقابت قدرت‌های بزرگ یافته‌اند و در کنار ابزارهای سنتی ژئوپلیتیک، به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اعمال قدرت تبدیل شده‌اند. در این چارچوب، تجارت، سرمایه‌گذاری، فناوری، کنترل زنجیره‌های تامین، زیرساخت‌های مالی، استانداردهای صنعتی و امنیت انرژی، به ابزارهای اصلی تامین منافع ملی تبدیل شده‌اند. ازاین‌رو، از این منظر، ژئواکونومی را نمی‌توان جایگزین ژئوپلیتیک دانست، بلکه می‌توان آن را مکمل و امتداد رقابت‌های ژئوپلیتیک از طریق ابزارهای اقتصادی، فناورانه و مالی تلقی کرد. رقابت فزاینده ایالات متحده و چین در حوزه نیمه‌رساناها، هوش مصنوعی، فناوری‌های پیشرفته و کنترل زنجیره‌های ارزش جهانی، نمونه روشنی از این تغییر پارادایم محسوب می‌شود.

در چنین شرایطی، مفهوم قدرت نیز دستخوش تحول شده است و برای ایران، اهمیت این تحول دوچندان است. موقعیت ممتاز جغرافیایی، قرار گرفتن در مسیر کریدورهای بین‌المللی، منابع گسترده انرژی و دسترسی به آبراه‌های راهبردی، ظرفیت‌های ارزشمندی برای ایفای نقش در اقتصاد منطقه‌ای و جهانی فراهم کرده است. بااین‌حال، تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که هیچ مزیت ژئوپلیتیک به‌خودی‌خود به قدرت پایدار تبدیل نمی‌شود. این ظرفیت‌ها زمانی ارزش راهبردی پیدا می‌کنند که در قالب نهادهای کارآمد، سرمایه‌گذاری مولد، توسعه فناوری، افزایش بهره‌وری و حضور موثر در زنجیره‌های ارزش جهانی سازمان‌دهی شوند.

در همین نقطه، رویکرد نهادگرایی دارون عجم‌اوغلو اهمیت می‌یابد. عجم‌اوغلو استدلال می‌کند کیفیت نهادها، بیش از منابع طبیعی یا موقعیت جغرافیایی، تعیین‌کننده تبدیل مزیت‌های ژئوپلیتیک به توسعه و قدرت ملی است. بر این اساس، رقابت ایران و ایالات متحده را نمی‌توان صرفا در قالب اختلافات سیاسی یا موازنه نظامی تحلیل کرد. این رقابت بخشی از فرآیند گسترده‌تر گذار نظام بین‌الملل به نظامی است که در آن اقتصاد، فناوری، نوآوری و کیفیت حکمرانی به اندازه مؤلفه‌های کلاسیک قدرت اهمیت یافته‌اند. بنابراین، آینده جایگاه ایران بیش از هر چیز به توانایی کشور در تبدیل ظرفیت‌های ژئوپلیتیک به مزیت‌های ژئواکونومیک وابسته خواهد بود.

قدرت پایدار حاصل انباشت صرف منابع نظامی نیست، بلکه از پیوند متوازن میان امنیت، توسعه اقتصادی و حکمرانی کارآمد شکل می‌گیرد. امنیت، بستر لازم برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را فراهم می‌کند؛ توسعه اقتصادی منابع لازم برای تقویت قدرت ملی را در اختیار دولت قرار می‌دهد و حکمرانی کارآمد این دو را به چرخه‌ای پایدار از افزایش بهره‌وری، رفاه عمومی و مشروعیت سیاسی تبدیل می‌کند. در چنین چارچوبی، ژئوپلیتیک فرصت می‌آفریند، ژئواکونومی آن را به ثروت تبدیل می‌کند و نهادهای کارآمد این ثروت را به قدرت ملی پایدار بدل می‌سازند. ازاین‌رو، در نظم در حال گذار قرن بیست‌ویکم، موفقیت کشورها نه صرفا با توان بازدارندگی، بلکه با ظرفیت آنها در ایجاد هم‌افزایی میان امنیت، اقتصاد و حکمرانی سنجیده خواهد شد؛ هم‌افزایی‌ای که زیربنای توسعه پایدار و جایگاه موثر در نظام بین‌الملل آینده است.

*دانشجوی دکتری توسعه اقتصادی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات

ادبیات

ایالات متحده

جنگ سرد

دولت

رقابت

📍

بله

📠

اینستاگرم

✉️

تلگرام

📧

ایکس

🌐

لینکدین

ما را در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنید

گردونه رو بچرخون

و شانس خودت رو امتحان کن!

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

۱۰۰٪

گردونه رو بچرخون طلا ببر 🏆

بچرخون

عارف کرامتی